جلسه 621

چهارشنبه 04/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به اخذ علم به حکم در موضوع حکم بود.

قبل از اینکه این بحث را دنبال کنیم عرض می کنم: در اینجا بحث از اخذ علم به حکم در متعلق حکم نیست. بحث در اخذ علم به حکم در موضوع حکم است. والفرق بینهما: در اخذ علم به حکم در متعلق حکم مشکل دور پیش نمی آید، چون امر توقف ندارد بر وجود متعلق. بلکه امر قبل از متعلق موجود می شود و طلب می کند ایجاد متعلق را. شارع می گوید واجب است نماز همراه با علم به وجوب. نمازی واجب است که شما همراه با علم به وجوب آن، آن را اداء کنید. که لازمه اخذ قصد وجه در متعلق این است که واجب است اتیان به نماز همراه با قصد وجه، یعنی همراه با علم به وجوب آن وقصد امتثال وجوب. این به نظر ما هیچ محذوری ندارد، محذور دور که قطعا در آن نیست، محذورهای دیگر هم ممکن است مطرح بشود ما در بحث تعبدی و توصلی جواب دادیم.

اما اخذ علم به حکم در موضوع حکم فرق می کند. چون وجود حکم توقف دارد بر وجود موضوع. العالم بوجوب الصلاة تجب علیه الصلاة، این دوری است. چون تا شما علم پیدا نکنید به وجوب نماز، نماز بر شما واجب نمی شود. توقف دارد وجود حکم بر وجود موضوع، و تا نماز بر شما واجب نشود علم پیدا نمی کنید به وجوب آن، فیلزم الدور.

یا مثلا یحرم شرب التتن المعلوم حرمته. این دور است، چرا؟ چون انطباق این عنوان شرب التتن المعلوم حرمته بر این شرب تتن شما متوقف هست بر حرمت آن. و فرض این است که حرمت آن هم متوقف است بر انطباق این عنوان شرب التتن المعلوم حرمته، فیلزم الدور. این کسی که شرب تتن می کند حرمت این شرب تتن او متوقف بر این است که عنوان شرب التتن المعلوم حرمته بر او صادق باشد. چون فرض این است که شارع گفت یحرم شرب التتن المعلوم حرمته. و انطباق عنوان شرب التتن المعلوم حرمته هم فرع بر این است که این شرب تتن حرمت داشته باشد، فیلزم الدور.

البته این دور در صورتی است که علم مصیب و علم مطابق با واقع در موضوع حکم اخذ بشود، اما اگر مطلق قطع اخذ شد قبلا عرض کردیم که لایلزم الدور.

در کتاب بحوث فرموده اند با سه وجه می شود ثابت کرد که اخذ قطع به حکم ولو مصیب للواقع نباشد در موضوع حکم محال است:

وجه اول: لزوم خلف به نظر قاطع بود. قاطع واقع را باقطع نظر از قطع خودش ثابت می بیند. پس وقتی قطع پیدا می کند به حرمت شرب تتن، حرمت مطلقه می بیند برای شرب تتن، نه حرمت مقیده به حال قطع.

از آن طرف اگر به او بگویند که بعد از تعلق قطع به این حرمت شرب تتن، شرب تتن محقق خواهد شد، خب این خلف به نظر قاطع پیش می آید. حرمت شرب تتن باید در رتبه سابقه بر قطع موجود باشد به نظر این قاطع تا او بتواند به آن قطع پیدا کند. از آن طرف شما می گوئید تا قطع پیدا نکنی حرمت شرب تتن محقق نمی شود. می شود خلف به نظر قاطع.

که ما این را جواب دادیم گفتیم این در صورتی است که این قاطع ملتفت باشد به اینکه حرمت شرب تتن متوقف بر قطع اوست. ولکن ما اینجور فرض نمی کنیم. این قاطع هیچ توجه ندارد که حرمت شرب تتن متوقف بر قطع است. او فکر می کند که حرمت شرب تتن ثابت است واقعا و بطور مطلق بدون اینکه توقف داشته باشد بر قطع او. ولی شارع فرموده القطاع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن، اینجا کجا خلف به نظر قاطع پیش می آید؟

آقای صدر یک عبارتی دارد، کأنه می خواهد بگوید ما این فرض را نمی گوئیم یلزم منه الخلف. این فرضی که قاطع حرمت مقطوع به را غیر از این حرمت ثابته للقطع می بیند، که ما اینجور فرض کردیم. در این فرضی که این قاطع حرمت مقطوع به را غیر از حرمت ثابته للقطع می بیند اشکال خلف پیش نمی آید. اشکال خلف در جائی است که این قاطع حرمت مقطوع به را همان حرمت ثابته للقطع ببیند، یعنی ملتفت باشد که آن حرمت مقطوع به و این حرمتی که ثابت است برای قطع یکی است.

می گوئیم آقای صدر اگر اینجور شما فرض بکنید که داعی هم نبود اینجور فرض کنید، حالا اصرار دارید که این فرض را مطرح کنید این که اصلا خلف واقعی پیش می آید نه خلف به نظر قاطع. اینکه حرمت مقطوع به حرمت مطلقه است، آنی که مکلف قطع به او دارد حرمت شرب تتن است مطلقا. طبیعی است که با این حرمت ثابته للقطع که حرمت مقیده به حال قطع است اینها دو تا هستند، تعدد اینها مسلم است، فرض وحدت اینها خلف است واقعا نه به نظر القاطع. اصلا محال است وحدت حرمت مطلقه مقطوع به با حرمت مقیده ثابته للقطع. اینکه وحدتشان محال است. اتحاد مطلق ومقید است، یک حکمی هم مطلق است و هم مقید است، اینکه تناقض است نه خلف به نظر القاطع.

پس این چه اشکالی است که شما می فرمائید که یلزم الخلف بنظر القاطع بعد می گوئید ما مقصودمان آنجائی است که همان حرمت مقطوع به همان حرمتی که این آقا به آن قطع دارد همان حرمت بخواهد ثابت بشود برای شرب تتن. آقا اگر آن حرمت مقطوع به بخواهد ثابت بشود برای حالت قطع، که یلزم منه التناقض واقعا. چون حرمتی که این مکلف به او قطع دارد حرمت مطلقه است. وقتی این قاطع قطع پیدا می کند، قطع پیدا می کند به حرمت شرب تتن مطلقا، نه حرمت شرب تتن در حالت قطع او. کسی که قطع پیدا می کند به یک مطلب، آن مطلب را با قطع نظر از قطع خودش ثابت می بیند. پس آن حرمتی که این آقا به او قطع دارد برای شرب تتن، او حرمت مطلقه است. روشن است که نمی تواند متحد باشد با این حرمتی که ثابت است برای خصوص حال قطع. اینکه خلف به نظر قاطع نیست، بلکه اتحاد اینها موجب تناقض واقعی است. پس اشکال خلف به نظر قاطع این است که قاطع از یک طرف این حرمت را در رتبه سابقه بر قطعش ببیند، تا به او قطع پیدا کند والا به او قطع پیدا نمی کند. از آن طرف هم به او بگویند تا قطع پیدا نکنی این حرمت شرب تتن موجود نمی شود. بله این می شود خلف به نظر قاطع. وراه علاجش این است که این قاطع توجهی نداشته باشد به توقف حرمت شرب تتن بر قطع او. فکر کند حرمت شرب تتن مطلق است، ولی واقعا فی علم الله مقید به فرض قطع این مکلف باشد. این چه استحاله ای دارد. اگر قاطع توجه نداشته باشد به اینکه حرمت شرب تتن متوقف بر قطع اوست به حرمت شرب تتن، که خلف به نظر قاطع پیش نمی آید و مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: توقف حرمت شرب تتن را بر قطع نفهمیده. قطع پیدا کرده به حرمت شرب تتن، اما توجه ندارد که تا قطع پیدا نکند حرمت شرب تتن محقق نمی شود. به این توجه ندارد. اگر به این توجه داشت و حتی احتمال این مطلب را می داد قطع پیدا نمی کرد.

محذور دوم: که در بحوث بیان کرده اند اشکال لغویت است. ما این اشکال را یک مقدار دقیقتر بیان می کنیم تا اشکالهای جنبی به آن وارد نشود.

اشکال لغویت این است که: هر جعلی باید قابل وصول بشود به مکلف تا لغو نباشد. و این خطاب القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن قابل وصول به مکلف نیست. از نظر کبروی قابل وصول است، از نظر صغروی قابل وصول نیست، والا از نظر کبروی می شنود که القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه، ولی هیچگاه این خطاب قابل وصول از حیث صغری نیست. چرا؟ برای اینکه اگر فرض کنیم مکلف از راه دیگر قطع پیدا کند به حرمت شرب تتن، با استدلالهای خودش از استدلالهای استحسانی و غیر آن قطع پیدا کرد به حرمت شرب تتن، آن حرمت مقطوع به کافی است برای باعثیت و زاجریت. دیگر نیازی نیست که شارع بگوید القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن. این آقا اگر شارع هم نمی گفت قطع پیدا می کرد به حرمت شرب تتن. اما اگر فرض کنیم از راه های دیگر این مکلف قطع پیدا نکرد به حرمت شرب تتن، از راه این خطاب محال است قطع پیدا کند به حرمت شرب تتن. چرا؟ زیرا قضیه شرطیه هیچگاه سبب علم به وجود شرط نمی شود. إذا وجد الخمر یحرم شربه هیچگاه سبب علم به وجود خمر نمی شود. إذا وجد القطع بحرمة شرب التتن فیحرم شرب التتن هیچگاه سبب علم به شرط یعنی سبب قطع به حرمت شرب تتن نمی شود. قضیه شرطیه متکفل بیان شرط نیست. پی این خطاب القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن به چه درد خورد؟ لغو است. برای کسی که از راه دیگر قطع پیدا می کند به حرمت شرب تتن، که همان قطعش کافی است برای اینکه او را زاجر از شرب تتن باشد اگر این مکلف در مقام انقیاد باشد، اگر مکلف در مقام انقیاد نباشد که فائده ای ندارد و کاری نمی شود کرد. اگر از سبب دیگر قطع پیدا نکند به حرمت شرب تتن، با این جمله القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن محال است قطع پیدا کند به حرمت شرب تتن. پس جعل این خطاب می شود لغو.

اقول: این بیان، بیان قابل توجهی است. برخلاف آنچه که آقای صدر این بیان لغویت را با یک بیان ناقصی مطرح کرده و گفته این بیان تمام نیست، گفته چون در هر خطابی این اشکال پیش می آید، الخمر حرام هم این خطاب را برای کی جعل کردید؟ برای عالم به حرمت شرب خمر یا برای جاهل به حرمت شرب خمر؟ خب آنجا هم همین اشکال را بکنید، بگوئید اگر برای جاهل جعل کرده اید که جاهل قابل بعث وزجر نیست، واگر برای عالم جعل کردید، جعل حکم برای عالم لغو است، چون او علم خودش کافی است برای بعث و زجرش.

بعد جواب می دهد می گوید: خب شارع باید بگوید شرب الخمر حرام تا یک عده ای به او علم پیدا کنند. خود شرب الخمر حرام جعلش مقدمه علم مکلف است. چه لغویتی؟

می گوئیم آقای صدر این بیان که اینجا نمی آید. اینجا مشکل این است که القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه موضوعش قاطع است، قضیه شرطیه ای است که موضوعش قاطع به حرمت شرب تتن است. قضیه شرطیه که نمی تواند سبب وصول شرط وسبب علم به شرط بشود. إذا طلع الشمس فالنهار موجود آیا می تواند سبب علم به طلوع شمس بشود؟ نه. اشکال این است. ولذا این خطاب القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه اشکالش این است که لغو است، برای اینکه مکلف اگر از طریق دیگر قطع پیدا کرده به حرمت شرب تتن، یکفیه قطعه فی الزاجریة عن شرب التتن. اگر از طریق دیگر قطع پیدا نکرده، محال است از این خطاب القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه قطع پیدا کند به حرمت شرب تتن.

این اشکال، اشکال قویی است، ولی اولا این اشکال در احکام وضعیه نمی آید. القاطع بکونه مالکا لما فی یده مالک له. اشکال دارد؟ چه اشکالی دارد؟ اثر حکم وضعی که دیگر باعثیت وزاجریت نیست. اثر حکم وضعی این است که دیگران هم آثار مالک بودن را بار می کنند حق ندارند این مال را از دست او بگیرند، چون یکی از اسباب ملکیت قطع به ملکیت است، این آقا قطاع است به ملکیت. از می طریقی از راه خواب مثلا قطع پیدا کرد که این کتاب مال اوست. القاطع بکونه مالکا لما فی یده مالک له شرعا، این چه اشکالی دارد؟ اشکال لغویت ندارد.

بله در احکام تکلیفیه که غرض باعثیت و زاجریت است، این اشکال خالی از وجه نیست.

ثانیا: در احکام تکلیفیه هم اول الکلام است که اگر اثر زاجریت مستقلی نداشت خطاب لغو باشد. نه آقا، غرض از تحریم مثلا شرب تتن برای قاطع به حرمت آن، ابراز مبغوضیت مولویه این شرب تتن است برای اینکه آثار عصیان بار بشود برای آن کسی که شرب تتن می کند و قطع دارد به حرمت. فقط تجری نباشد، عصیان باشد. تجری ممکن است استحقاق عقاب نیاورد ولی عصیان استحقاق عقاب می آورد. در قوانین حکومتیه تجری استحقاق عقاب نمی آورد. شما گمان کردی چراغ قرمز است عبور کردی وپلیس هم فهمید، ولی شما اشتباه کردی، اما همچنین چیزی نیست که جریمه بشوی. یا خیال می کردی رئیس اداره گفته باید امروز یک ساغعت اضافه کاری بکنید. یک وقت هتک و دهن کجی به مدیر اداره شده است بحث دیگری است، اما اگر عنوان ثانوی منطبق نباشد کی مدیر اجازه می تواند مجازات کند این کارمند را؟ اما اگر عصیان باشد حسابش جداست. چرا شما حتما اثر امر ونهی را فقط زاجریت وباعثیت می دانید؟ نه، تحریم می کند این فعل را به ابراز مبغوض بودن این فعل. اثرش هم این است که آثار عصیان بار می شود از این فعل. گاهی تضییع حقوق دیگران می شود اگر بگوئید کسی که قاطع است به اینکه فلان حق به گردنش است برای دیگران باید آن حق را اداء کند، خب اگر این حق را اداء نکنی تضییع کردی حق آن برادر دینی را، آثار وضعی باید داشته باشد. در طول عصیان این حکم تکلیفی ممکن است آثار وضعی بار بشود.

پس این اشکال لغویت درست نیست.

بله انصاف این است که اثر معهود وعقلائی خطاب امر ونهی باعثیت و زاجریت است. ولذا القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن یک خطابی است غیر معهود عند العقلاء، اما محال نیست، غیر معهود است عند العقلاء، چون اثر معهود عقلائی برای خطاب امر ونهی در درجه اول باعثیت و زاجریت است.

پس این اشکال لغویت را ما به عنوان یک اشکالی که بگوئیم این اخذ القطع بالحکم فی موضوع نفسه، خلاف طریقه معهوده عقلائیه است، این اشکال را قبول داریم. اما اشکال لغویت عقلیه را قبول نداریم.

محذور سوم: آقای صدر فرموده است: در مانحن فیه که مثلا القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه شرب التتن، این یک محذور عقلی دارد، با این تقریب که وصول این خطاب دوری است. حالا ما در بیان لغویت گفتیم که جمله شرطیه نمی تواند سبب وصول شرط باشد. خیلی بیان ساده. القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه نمی تواند سبب قطع به حرمت شرب تتن باشد. اما مرحوم آقای صدر بیان را عوض کرده. ایشان می گوید:

وصول حکم فعلی متوقف است بر علم به موضوع. یعنی اگر شارع گفت الخمر حرام، وصول اینکه این مایع حرام است توقف دارد بر علم شما به اینکه این مایع خمر است. وصول حکم فعلی متوقف بر علم به کبری (الخمر حرام) وعلم به موضوع (هذا خمر) است. پس برای علم به حرمت این مایع شما باید اول علم پیدا کنید به موضوع آن وهو خمریة هذا المایع.

این بیان اول که علم به حکم متوقف بر علم به وجود موضوع است.

آقای صدر فرموده: بیان دوم که مطلب را تکمیل می کند این است که: در مانحن فیه فرض این است که موضوع خود علم به حکم است، خود قطع به حرمت شرب تتن است. پس وصول حرمت شرب تتن توقف دارد بر علم شما به اینکه شما عالم هستید به حرمت شرب تتن.

پس بیان اول این بود که العلم بالحکم متوقف علی العلم بوجود الموضوع. مثال هم زدیم: علم به اینکه این مایع حرام است توقف دارد بر اینکه شما علم داشته باشید که این مایع خمر است. حالا اگر موضوع یک حکمی علم به حکم بود، آنوقت علم به حکم توقف پیدا می کند بر چی؟ بر علم به علم به حکم. چون علم به حکم شد موضوع برای حکم. وفرض این است که ما ثابت کردیم که توقف دارد وصول الحکم و العلم به علی العلم بموضوعه. فإذا کان موضوع الحکم هو العلم بالحکم، نتیجه این می شود که علم به حکم و وصول آن توقف دارد بر علم ما به علم به حکم.

ایشان می فرماید: اولا علم به علم اصلا محال است. چرا؟ برای اینکه علم از امور حاضر لدی النفس است. مثل جوع، خوف. دیگر آنچه که در نفس وجود دارد معنا ندارد که ما به او علم حصولی پیدا کنیم. چیزی که به او علم حضوری داریم که معنا ندارد که یک بار دیگر به او علم حصولی هم پیدا کنیم. خودش در نفس ما حاضر است، بعد برای اینکه ما به او علم پیدا کنیم باید ارتسام صورت بشود؟ ارتسام صورت برای آن چیزی است که غائب است از نفس. وقتی علم در نفس حاضر است ما نیاز داریم به این علم علم پیدا کنیم؟ ارتسام صورت پیدا کند در نفس ما؟ اینکه محال است. پس علم به علم اصلا محال است. پس ما اصلا نمی توانیم علم به علم پیدا کنیم. پس کار خراب شد. اگر شما بیائی در موضوع علم به حکم را اخذ کنی هیچوقت این موضوع قابل وصول نیست. چون چه جور می خواهد این موضوع قابل وصول باشد؟ باید به این موضوع علم پیدا کنیم. یعنی ما علم پیدا کنیم به علممان به حکم، وهیچوقت ما علم به علممان به حکم پیدا نمی کنیم. پس وصولش شد محال.

اگر شما اصرار کنید بگوئید آقا چه اشکالی دارد انسان یک مطلبی در ذهنش حاضر است به علم حضوری، در عین حال علم حصولی هم به او پیدا کند. چه اشکالی دارد؟ اجتماع العلم الحضوری و الحصولی فی شیء واحد، ما برهانی بر امتناعش نداریم.

آقای صدر می گوید باشد قبول، ولی دور که از بین نمی رود. چرا؟ ایشان می گوید شما گفتید علم به علم به حکم ممکن است در نفس حاصل بشود، یعنی علم به علم ممکن است ما پیدا کنیم، اما این را توجه دارید که علم به علم توقف دارد بر وجود علم، چون من باید احساس کنم در نفسم. من کی می توانم علم پیدا کنم به قطعم به اینکه الان روز است؟ من کی می توانم علم پیدا کنم به اینکه قطع دارم الان روز است؟ موقعی که قطع داشته باشم. پس علم من به علم به حکم توقف دارد بر وجود علم به حکم در نفس من، تا آن را من احساس کنم به آن علم پیدا کنم. پس علم به علم به حکم توقف دارد بر علم به حکم. تا من علم به حکم نداشته باشم در نفسم و این در نفسم حاضر نباشد که احساس نمی کنم او را تا بعد بگویم من به او علم حصولی پیدا کردم. پس علم به علم به حکم توقف دارد بر علم به حکم، وفرض این است که علم به حکم هم توقف دارد بر علم به علم به حکم، از باب اینکه علم به حکم توقف دارد بر علم به موضوع. دور شد دیگر. از یک طرف علم به علم به حکم توقف دارد بر علم به حکم، چون تا من علم به حکم پیدا نکنم و احساس نکنم این علم را در ذهن خودم، به او نمی توانم علم پیدا کنم. مثل اینکه علم به احساس گرسنگی توقف دارد بر احساس گرسنگی. علم به علم به حکم هم توقف دارد بر علم به حکم، تا احساس کنم این علم به حکم را بعد به او علم پیدا کنم. علم به علم به حکم توقف دارد بر علم به حکم، از آن طرف ثابت کردیم وفرض این است که علم به حکم هم توقف دارد بر علم به موضوع. موضوع العلم بالحکم است، العلم بالحکم یتوقف علی العلم بالعلم أی یتوقف علی العلم بالموضوع، والمفروض أنّ العلم بالعلم یتوقف ایضا علی العلم بالحکم. فلزم الدور. دور در مرحله علم. این بیان ایشان است.

اقول: انصافا این بیان ناتمام است. اگر ایشان همان بیانی را که ما عرض کردیم (وایراد کردیم) که لغویت پیش می آید، چون قضیه شرطیه سبب وصول شرط نیست. این بیان هم مفهوم تر بود و هم قابل قبول تر بود. اما این بیان ایشان انصافا بیان ناتمامی است. آقا القطع بالحکم عین الوصول لا یحتاج الی علم آخر. از قدیم به ما گفتند که چربی هر چیزی از روغن است و چربی روغن از خودش است، شوری هر چیزی از نمک است و شوری نمک از خودش است، آنجا مثالها عرفی بود، خب اینجا که دیگر خیلی واضح است. القطع بالحکم بنفسه وصول للحکم. کسی که قطع به حرمت شرب تتن دارد حرمت شرب تتن به او واصل است دیگر، احتیاج ندارد به علم آخر. دیگر دور چیست؟ امتناع علم به علم چیست؟ این حرفها اینجا جا ندارد. وصول حرمت شرب تتن به این است که این آقا قطع پیدا کند به حرمت شرب تتن وقطع پیدا کرده است. بله اگر می فرمودید که این خطاب نمی تواند سبب وصول بشود، این خطاب القاطع بحرمة شرب التتن یحرم علیه نمی تواند سبب قطع به حرمت شرب تتن باشد، این بیان خوبی بود، کما فی کل قضیة شرطیة لایمکن أن توجب العلم بوجود الشرط خارجا. اما شما می آیید به طور کلی می گوئید اینجا وصول این حکم محال است. چرا محال است. اصلا خود قطع به حرمت شرب تتن یعنی وصول حرمت شرب تتن. این حرفها نیست.

اما آنی هم که فرمود علم به علم محال است، او هم که انصافا نادرست است. خود نفس را ما تصور نمی کنیم؟ دیگر نفس که برای نفس حضور دارد. نفس خودش را تصور نمی کند؟ شما حضرت موسی وقتی گفت لا املک الا نفسی اخی آیا تصور نکرده بود نفسی را و فقط علم حضوری داشت؟ مبتدا و خبر و جمله را که آدم وقتی حرف می زند تصور می کند. پس علم قابل تصور است. ولی این فرمایشات ایشان درست نیست. والحمد لله رب العالمین.